

سیاهه سرمایه

گفتند سیاهه ای از سرمایه ام بنویسم. راستی دارایی من چیست؟ چقدر است؟ من که در چهارمین دهه عمرم زندگی می کنم، چه دارم؟ چه اندوخته کردم؟ این روزها و شبها، بر چه خرج کردم؟ دیگران چه؟ آیا می باید مقایسه کرد؟ این به تعریف از سرمایه برمی گردد؟ معیار و سنگ محکش چیست؟ آیا سرمایه من قابل شمارش است؟

مرد پیری می گفت: "هر کس باید وقت مردن از خود اثری باقی بگذارد. فرزندی، کتابی، باغی." او می گفت: "روح توست در آنچه ساختی یا کاشتی. در این صورت روح جایی برای رفتن دارد. بگذار مردم پس از تو، با دیدن و لمس کردن ساخته تو، تو را ببینند، تو را لمس کنند."

پیر مرد با حسی غریب می گفت: "فرق است بین مردی که چمن ها را کوتاه می کند با آنکه باغبان است. اولی زمانی مواجه می شود که علف ها سرکش شده اند ولی باغبان، حقیقت عمرش را در پای تک تک درختان نفس کشیده."

آری، ساختن و کاشتن است اصل آدمی. ولی سرمایه من چیست این میان؟ سرمایه هایی دارم که دوست گفت: "بهتر است از آب روان."

دوستانم سرمایه های من اند. دوستانی "بهتر از برگ درخت" دوستانی خوروش. دوستان من سرمایه های نا تمام. دوستان من بستر بذر محبت. می سازم دوستی و می کارم مهر.

هر چه گفتیم جز حکایت دوست	در همه عمر از آن پشیمانیم
گر برانند و گر ببخشایند،	ره به جای دگر نمی دانیم
یاران در هوای صحبت دوست	زر فشانند، ما سر افشانیم
مر خداوند عقل و دانش را	عیب ما گو مکن، که نادانیم
هر گلی نو که در جهان آید	ما به عشقش هزار دستانیم
تنگ چشمان نظر به میوه کنند	ما تماشا کنان بستانیم
ترک جان عزیز بتوان گفت	ترک یار عزیز نتوانیم
سعدیا بی وجود صحبت دوست	همه عالم به هیچ نستانیم

وحیدفاضل – بریزین – اکتبر دوهزاروشانزده